Journal of Legal Philosophy Studies
Volum 1, Consecutive Number 1, 2025
Journal Homepage: https://philosophylawjournal.ir/
This is an Open Access paper licensed under the Creative Commons License CC-BY 4.0 license.



An approach to the Expository philosophy of law inspired by the book of Al-Shaykh al-Saduq's Ilal al-sharāyi (Case study of women's dowry rights)

Mohammad Bagher Amerinia

Associate Professor, Department of Fiqh & Law, Yasouj branch, Islamic Azad University, Yasouj, Iran. mohamadamerinia@gmail.com

Abstract

A considerable portion of Iran's laws is rooted in Shia Fiqh (jurisprudence) and is based on four types of evidence, collectively known as Al-Adillah Al-Arba, i.e. the Book of Allah (Qur'an), the Sunnah of the Prophet (S), Reason {aql}, and Consensus {ijma}. In traditional ijtihad (independent reasoning), even ijtihad that follows the Usuli paradigm, the reason or reasons for duties and rights are not usually searched, if not completely. The process of discovering the Hukm (command) involves subjecting the Sharia text, received from God to a thorough documentary and proof examination, and invoking it according to established rules. This is while considering the philosophy behind a text has a great impact on understanding it and discovering the true intention of God. To achieve our goal, it is important to pay attention to the texts received from the infallible leaders (PBUH) and seek their reasons, especially the texts that specify the reason for a duty or a right. This step can be effective in achieving the desired outcome. Al-Shaykh al-Saduq's book Ilal al-sharāyi, the first and only work in this field, can serve as a suitable model for exploring the philosophical issues related to Islamic law. The book has been brought to the author's attention to examine the philosophy of rulings on rights and duties. Additionally, studying one of the key expository rights in this book highlights its importance. Introducing the expository text in its jurisprudential sense, explaining the expository feature of the book Ilal al-sharāyi, the possibility of reaching the philosophy of law through these texts despite the difficulty of discovering the reason or reasons in the texts attributed to Sharia (the God) are among the propositions that are examined in this research. Several narrations in this work provide insight into the cultural and societal context of the era, thus enabling us to comprehend the concept of dowry as a right for women.

Keywords: Ilal al-Sharāyi, Philosophy of Duties, Philosophy of Law, The Right of Dowry, The Fall of Dowry

- Amerinia, M B. (2025). An approach to the Expository philosophy of law inspired by the book of Al-Shaykh al-Saduq's Ilal al-sharāyi (Case study of women's dowry rights), *Journal of Legal Philosophy Studies*, 1(1), 1-22.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

مجله مطالعات فلسفه حقوق

مجله مطالعات فلسفه حقوق

دورۀ اول ـ شمارۀ اول ـ ۱۴۰۴

صفحات ۱-۲۲ (مقاله پژوهشی)

تاریخ: دریافت ۱۴۰۲/۰۸/۰۲ـ پذیرش ۱۴۰۳/۰۷/۱۵ ـ انتشار ۱۴۰۴/۰۱/۱۶

رهیافتی به فلسفه تعلیلی حقوق با الهام از کتاب علل‌الشرایع شیخ صدوق (مطالعه موردی حق مهر زنان)

محمدباقر عامری‌نیا

دانشیار گروه فقه و حقوق، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران.

mohamadamerinia@gmail.com

چکیده

بخش قابل توجهی از حقوق ایران برگرفته از فقه شیعه و بر مبنای ادله‌ای است که از آنها به ادله اربعه یعنی کتاب، سنت، عقل و اجماع یاد می‌شود. در اجتهاد سنتی حتی اجتهادی که از پارادایم اصولی پیروی می‌شود، غالباً اگر نگوییم به طور کامل، علت یا علت‌های تکالیف و حقوق جستجو نمی‌شود. رویه بر این است که نص شرعی رسیده از شارع مورد بررسی عمیق سندی و دلالی قرار می‌گیرد و طبق قواعدی شناخته‌شده، برای کشف حکم مورد استناد قرار می‌گیرد. این در حالی است که در نظر گرفتن فلسفۀ ورای نص تأثیر زیادی بر فهم متن و کشف مقصود واقعی شارع می‌نماید. زین‌رو عطف توجه به نصوص رسیده از پیشوایان معصوم (ع) همراه با جستجوی چرایی آنها به‌خصوص نصوصی که در خود آنها به علت حکم یا حق تصریح شده، گامی مؤثر در جهت دستیابی به هدف مورد بحث می‌باشد. کتاب «علل‌الشرایع» نگاشته شیخ صدوق به عنوان اولین و ظاهراً تنها اثر در این زمینه، می‌تواند الگوی مناسبی برای ورود به مباحث فلسفی مرتبط با حقوق اسلامی باشد به همین جهت مورد توجه نگارنده قرار گرفت تا ضمن پرداختن به فلسفه تعلیلی احکام ناظر به حق و تکلیف با مورد مطالعه قرار دادن یکی از حقوق معلل در این کتاب، اهمیت آن را آشکار سازد. معرفی نص معلل در مفهوم فقهی آن، تبیین ویژگی تعلیلی کتاب علل‌الشرایع، امکان دستیابی به فلسفه حقوق از رهگذر همین نصوص به رغم دشواری کشف علت یا علت‌ها در نصوص منتسب به شارع، ازجمله گذاره‌هایی است که در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد. همچنان که درخصوص حق زنان نسبت به مهر، علت ذکر شده در پاره‌ای از روایات این کتاب، تصویری از مناسبات فرهنگی و اجتماعی عصر صدور آنها را نشان می‌دهد که می‌تواند در شناخت ماهیت این حق کمک نماید.

کلیدواژه: علل‌الشرایع، فلسفه تکالیف، فلسفه حقوق، حق مهر سقوط مهر

- عامری‌نیا، محمدباقر. (۱۴۰۴). رهیافتی به فلسفه تعلیلی حقوق با الهام از کتاب علل‌الشرایع شیخ صدوق (مطالعه موردی حق مهر زنان)، مجله مطالعات فلسفه حقوق، ۱(۱)، صفحات ۱-۲۲.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

مقدمه

در حقوق ایران بسیاری از حقوق و تکالیفی که در قالب مواد قانونی چهره نمایی کرده، برگرفته از فقه شیعه می‌باشد که قانون‌گذار ایرانی آن را سرلوحه خویش قرار داده و تبعیت کرده است. فقه شیعه علاوه بر دلیل عقل و اجماع، حاصل اجتهادات فقها و استنباطات آنان از نصوص شرعی یعنی آیات قرآنی و روایی است بی‌آنکه به چرایی محتوای این نصوص و حکمت یا فلسفه اتکایی احتمالی آنها توجه جدی نمایند. البته نصوص قانونی نیز همین‌گونه‌اند. اصولاً قانون‌گذار ضمن مواد مصوب اشاره‌ای به علت یا هدف نمی‌کند لیکن تفاوت این شیوه در قانون‌گذاراری با تحقیقات مربوط به مبانی روشن است. در وضع قوانین عملی که برای اجرا تصویب می‌شود جایی برای طرح مباحث نظری وجود ندارد اما در تحلیل مبانی و استفاده از منابع قانون ساز، وضع بر عکس است. اساساً حکمت یا فلسفه‌یابی دستورات یا حقوق بخشی از اجتهاد به حساب می‌آید. با این وجود در اجتهاد سنتی به فهم منطوقی متن نص اکتفا می‌شود. چنین رویکردی نسبت به نصوص بیشتر تفسیر سمانتیکی و ترجمه است تا تفسیر معنایی که بتواند مقصود مورد نظر متن را روشن نماید.

پژوهشگران دو حوزه فقه و حقوق خود را در مواجهه با پاره‌ای دیدگاههای فقهی و حقوقی می‌بینند که اگرچه از منظر ترجمه‌ای می‌تواند سازگار با برداشت‌های رایج مذکور در کتب فقهی و شرح‌های حقوقی، از نصوص باشد ولی با تحولات نوین عصر حاضر لزوماً همسو نمی‌باشد و حتی در موارد زیادی غیر قابل فهم می‌نماید. گویی نوعی فهم ارتکازی برای انسان فقهی یا حقوقی این عصر حاصل گردیده که لزوم توجه به چرایی محتوای دِلالی این نصوص و فلسفه آنها را گوشزد می‌کند. منظور از فلسفه آنها، فلسفه تعلیلی است که گاهی از آن به مبانی و گاهی به مقاصد شریعت تعبیر می‌شود.

چنین نگاهی به نصوص به نحوی نگاه هرمنوتیکی یا همراه با تحلیل‌هابی اینچنین است هرچند به نظر نگارنده ماهیتی واحد ندارند. زیرا بدین معنا نیست که لزوماً برای تفسیر متن از قراین خارج از متن استفاده شود بلکه گاهی تعلیل مصرح در متن نص، به اندازه‌ای از قوت دلالت برخوردار است که به خودی خود، علت حکم و فلسفه وجودی آن را معلوم می‌سازد. به تعبیر علمای علم منطق «دعوی الشیئ ببینة و برهان» است. جالب توجه اینکه در میان نصوص روایی و حتی قرآنی ناظر به تکالیف و حقوق، موارد قابل توجهی وجود دارد که علت حکم در خود آنها تصریح شده است. عطف توجه به این دسته از نصوص، کمک

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

زیادی به فلسفه‌یابی تکالیف و حقوق می‌کند و نگاه فلسفه‌باب به آنها را تقویت می‌نماید. یکی از کسانی که به رغم زیستن در دوره‌ای که نگاه عقلی یا علت‌یاب و علت بین به نصوص فقهی به لحاظ عدم شکوفایی دانش اصول فقه، فاقد جایگاه بود ولی توجه به علت احکام از نظرش دور نمانده است، محدث شیعی ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین معروف به ابن‌بابویه با شیخ صدوق می‌باشد که با تألیف کتاب «علل‌الشرایع» مقدمه چنین نگاهی را فراهم کرده است. نظر به اهمیت اصل موضوع و نیز جایگاه منحصر به فرد کتاب مزبور، پژوهش حاضر به انجام رسید. پژوهشی که می‌کوشد در خلال جستجو در بخش‌هایی از این کتاب، راهی به سوی فلسفه احکام بیاید و وجود زمینه مطالعات فلسفی را در منابع اسلامی شیعی یادآور شود.

۱. جایگاه منحصر به فرد کتاب علل‌الشرایع

دوره زمانی (قرن چهارم هجری) که شیخ صدوق در آن می‌زیست دوره‌ای نبود که حتی علم اصول فقه به عنوان تئوری فقه اسلامی یا یک پارادایم پژوهشی بر اجتهاد فقهی حاکم شده باشد تا چه رسد به روش‌های نوین امروزی از قبیل هرمنوتیک متون که کاوش عقل‌گرایانه با هدف کشف چرایی‌های مضامین نصوص قرآنی و روایی داشته باشد بلکه روشی غلبه داشت که در آن پیدا نمودن مقصود شارع نه‌تنها اهمیت نداشت بلکه خلاف تبعیت از شرع انگاشته می‌شد. تفکر خشک و بسته‌ای که حتی اجتهاد علم اصولی را بر نمی‌تابید. اگرچه برخی با استناد به پاره‌ای استنادات به برخی قواعد اصولی در روایات معصومین یا برخی گزارش‌های تاریخی مبنی بر نگارش رساله‌هایی در زمینه اصول فقه، چنین نتیجه گرفته‌اند که سابقه اجتهاد اصولی به آن دوره‌ها برمی‌گردد (میرعمادی، ۱۳۸۴: ۱۱۴ و جواهری، ۱۳۸۱: ۳۳۴) ولی این ادعا چندان دقیق نیست. برخی حتی منکر وجود اجتهاد در عصر ائمه گردیده و گفته‌اند شیعیان در عصر ائمه احکام را بلا واسطه یا با واسطه از امام خود دریافت می‌کردند و لذا نیازی به اجتهاد در مفهوم اصولی آن نبوده است. (گرجی، ۱۳۸۳: ۲۶) اگرچه این سخن قابل نقد می‌باشد. علم‌اصول به عنوان یک روش و تئوری در فقه اسلامی اعم از فقه شیعه و اهل سنت در ابتدای قرن پنجم هجری شکل گرفته است. (وائل بن حلاق، ۱۳۹۵: ۷۷). عمده آثار اصولی موجود نیز مربوط به همین دوره به بعد می‌باشد. اگرچه برخی از علمای اخباری ضمن طعنه زدن به فقهای اصولی مسلک،

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

روی‌آوری به علم اصول را منتسب به ابن جنید (۲۹۰ ه) و ابن ابی عقیل (۲۶۰-۳۲۹ ه) دانسته‌اند و این دو را به عنوان اولین کسانی که در اجتهاد به سبک غیر اخباری گام نهاده‌اند، معرفی کرده‌اند (استرآبادی، ۱۴۲۴ ق: ۷۸) ولی این امر نیز به معنی جریان اجتهاد اصولی در آن زمان و حتی توسط این دو نمی‌باشد. از این بالاتر با اینکه سیدِ مرتضی (۳۵۵-۴۳۶ه) اولین کتاب اصولی (به جای مانده) را به نام الذریعة الی اصول الشریعة تصنیف نموده وای چه بسا در اوائل قرن پنجم نوشته باشد ولی اجتهادی اصولی به معنی واقعی کلمه توسط شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ه) پایه‌ریزی شده و اوست که به‌علاوه بر نگارش کتاب «العدة» یا «عدةالاصول»، قواعد علم اصول را در تمامی ابواب فقه به کار گرفت. بدین‌ترتیب روشن می‌شود که شیخ صدوق در برهه‌ای از تاریخ فقه زندگی می‌کرده که به واسطه عدم شکل‌گیری اجتهاد اصولی، توجه چندانی به قواعد عقلی که پرداختن به علل احکام در رأس آنها می‌باشد، صورت نمی‌گرفته است. علاوه اینکه شخص وی در زمره علمای اخباری قرار دارد. اینجاست که اهمیت کار او روشن می‌شود. منظور از اشاره به تاریخچه علم اصول نیز، یادآوری همین نکته است. صدوق با این تألیف عملاً متعلمین فقه را به دانش علت احکام، توجه داده است.

متأسفانه شیخ صدوق هیچ مقدمه‌ای بر این تألیف خود نزده و یا اگر فرضاً نگاشته بوده، از بین رفته و اکنون وجود ندارد تا نشان دهد خود چه برداشتی از تعلیل‌های آمده در نصوص موجود در این اثر، داشته است. اما هرچه باشد، نفس کار او به عنوان اولین گام در جهت توجه دادن به علت احکام اعم از حقوق و تکالیف از درجه بالایی از اهمیت برخوردار است که بر صاحب‌نظران این عرصه پوشیده نیست. شیخ اگرچه یک محدث است و محدث هدفش گردآوری احادیث و انتقال آن به آیندگان است ولی نوع انتخاب او و تدوین مجموعه‌ای روایی آنهم با نامگذاری آن به این اسم «علل‌الشرایع» در خور توجه می‌باشد. چنین متمایزسازی نشان می‌دهد که او حداقل نیم‌نگاهی به مقاصد شرع داشته که این نیست مگر نگاه فلسفی به تکالیف و حقوق‌گو اینکه با عمق اجتهاد اصولی یا هرمنوتیکی نوین همراه و همسو نباشد. همچنین در خلال روایات مندرج در کتاب نیز مطلبی ولو به عنوان شرح و تعلیق بر احادیث وجود ندارد که بتوان از این رهگذر مقصود او را دریافت و اگر مختصر توضیحی ذیل برخی اخبار داده، منصَرف از توجیه تعلیل‌های احادیث مربوط به حقوق می‌باشد. صدوق ظاهراً دو کتاب دیگر با همین شیوه یکی موسوم

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

به «العِلَل» و دیگری به نام «عِلل‌الحج» داشته (نجاشی، ۱۴۰۷ ه: ۳۹۰) که البته ممکن است «العلل» همین کتاب علل‌الشرایع باشد، که اکنون موجود نیست، تا شاید کمکی به هدف او از متمایزنگاری چنین مجموعه‌ای می‌کرد. نیز برخلاف روشش در اثر دیگری به نام «معانی الأخبار» که به تفسیر احادیث پرداخته، چنین رویکردی در علل الشرایع ندارد. گویا فهم و حدود دلالت این اخبار را به مخاطبان واگذار کرده است.

بدین‌ترتیب نمی‌توان گفت نوع نگاه و برداشت وی از تعلیل‌های مذکور در احادیث این کتاب، از سنخ برداشتی است که امروزه یک فیلسوف زبانی به معنی اعم یا یک پژوهشگر فلسفه حقوق به طور خاص، می‌تواند داشته باشد، بوده است و درنتیجه نمی‌توان اقدام او را تحت یک پارادیم و روش فلسفی‌نگر تحلیل کرد و به او نسبت داد ولی از آنجا که وی یک عالم شیعی با مسلک غیر اشاعره‌ای بوده، نمی‌توان فهم عقل‌گرایانه را در نگارش این مجموعه و برداشت از تعلیل‌های مذکور در احادیث آن، از او سلب کرد و منتفی دانست.

۲. ویژگی تعلیل در علل‌الشرایع

کتاب «علل‌الشرایع» دربردارنده احادیث فراوانی است که درباره موضوعات مختلف وارد شده و حدیث مربوط به هر موضوع مضمونی همراه با ذکر علت دارد. شیخ صدوق عنوان هر باب را همراه با واژه «علة» آورده است. به عنوان نمونه: باب ۲۸۲: «العلة التی من أجلها جعل فی الزنا أربعة من الشهود و فی القتل شاهدان» یعنی «علت اینکه برای اثبات زنا چهار شاهد قرار داده شده ولی برای قتل، دو شاهد». کتاب دارای دو جزء که جزء اول آن دارای ۲۶۲ باب و جزء دوم دارای ۳۸۵ باب می‌باشد. جمع احادیث هر دو باب به ۱۹۰۷ حدیث می‌رسد. گاهی برای علت یک موضوع به آوردن یک یا دو حدیث بسنده شده و گاهی نیز احادیث متعددی ذکر کرده است. در اصطلاح علمای علم فقه به چنین احادیثی، حدیث مُعَلَل می‌گویند. به بیانی دیگر در اصطلاح فقها معلل به حدیثی گفته می‌شود که در آن به علت حکم تصریح یا اشاره شده اعم از اینکه علت مذکور علت تامه بوده یا ناقص باشد که از آن به توجیه، مصلحت یا حکمت حکم تعبیر می‌شود. بدین ترتیب معلل در مفهوم فقهی متفاوت از معلل در اصطلاح علمای علم الحدیث است. از نظر ایشان، معلل حدیثی است که دارای ایرادی است که صحت آن را زیر سؤال می‌برد. لذا گاهی به جای واژه معلل،

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

اصطلاح معلول برای آن به کار می‌برند. (شانه‌چی، بی‌تا: ۸۴). معلول یا معلل، حدیثی است که سلامت آن از ایراد سندی یا دلالتی یا از جهت الفاظ، مورد مناقشه است که از نظر علمای این فن فهم چنین وضعیتی در حدیث کار هر کسی نیست. یکی از بزرگان ضمن تعریف حدیث «معلل»، می‌گوید: «شناخت چنین حدیثی از ارزشمندترین علوم حدیث و دقیق‌ترین آنهاست و آن حدیثی است که در آن اسباب پنهان و دشوار مضر به صحت وجود دارد حال آنکه ظاهرش سلامت از اسباب قدح و ضرر است. تنها اهل خبره هستند که توانایی شناخت آن را دارند. (شهید ثانی، ۱۳۶۷: ۵۰). معلل از ریشه علة به معنای بیماری (سقم یا مریضی) است.

اگر دشواری شناخت حدیث معلل در مفهوم علم‌الحدیثی به جهت ضعف پنهان سندی یا دشواری متنی و مانند آن است، دشواری شناخت آن در مفهوم فقهی بدین جهت است که مخاطب حدیث به آسانی درنمی‌یابد که تعلیل مذکور در متن حدیث، بیان‌کننده تمام علت برای حکم است یا اینکه علت مزبور فقط بیان‌کننده حکمت حکم یا هدفی از اهداف آن می‌باشد. ممکن است به عنوان علت ناقص یا یکی از علت‌ها برای این حکم، ذکر شده باشد. روشن است که فهم نص متضمن علت حکم تا چه اندازه دشوار می‌باشد. برای دستیابی به این فهم که علت ذکرشده از چه نقشی برخوردار است، مقدمات زیادی لازم است. **اول** اینکه شخص دارای شامه اجتهادی باشد. **دوم** اینکه در کنار این نص، نصوص دیگر را که متضمن آن حکم هستند ببیند و دریابد که علت‌های احتمالی دیگری برای حکم وجود دارد یا خیر. **سوم** اینکه روح حاکم بر نص را نیز ببیند که طرف زمانی و مکانی آن، چه اقتضایی دارد. آیا علت را منحصر در همین علت مصرح می‌یابد یا اینکه علت‌های پنهان را هم کشف می‌نماید. همین دشواری‌هاست که نگاه تعلیلی یا علت‌یاب به نصوص ناظر به احکام فقهی چندان مورد توجه قرار نگرفته است. این دشواری حتی نسبت به آن دسته احکام فقهی که نصوص شرعی مربوط به آنها همراه با ذکر علت برای حکم است به همان دلیلی که توضیح داده شد، منطقی به نظر می‌رسد تا چه رسد به دسته‌ای دیگر که حتی در خود نصوص مربوطه ذکر علت نشده است و فقیه اگر بخواهد فلسفه حکم را پیدا کند، باید با ملکه اجتهاد خود، و کمک از منابع دیگر کشف علت نماید. نیز به همین جهت است که فقه سنتی حتی با روش اجتهاد اصولی، از پارادیم فلسفی پیروی نمی‌کند و فقیهان بی‌شماری علل‌یابی احکام را بر نتابیده‌اند. به عنوان مثال یکی از فقهای مشهور در

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

این باره می‌گوید: «بیشتر علل و مصالحی که در نظر شارع معتبر است از ما پنهان است، عقل‌های ما ناتوان از درک آنها هستند و جایز است اینکه تعبدی محض باشد، پس واجب است از نص تبعیت شود بدون اعتبار و لحاظ نمودن علت آوردن». (شهید ثانی، ج ۲: ۲۷۷) و درنتیجه نگاه تعبدگرایانه در متن اجتهاد فقهی، نهادینه شده و به صورت امری مسلم جلوه کرده است.

با این وجود در اینجا باید به دو گذاره مهم توجه داشت. یکی اینکه نصوص شرعی ناظر به حقوق و تکالیف بر دوگونه‌اند. دسته‌ای صرفاً به صورت دستوری محض و به تعبیر دیگر تشریع مطلق بدون ذکر علت است و دسته‌ای دیگر همان‌گونه که اشاره شد با بیانی مطلق نیست بلکه همراه با ذکر دلیل است. نگاه تعبدی محض نسبت به دسته اول شاید به لحاظ خصیصه تعبدی شریعت (البته در نگاه سنتی) مطابق قاعده باشد ولی نسبت به دسته دوم وضع متفاوت است. در دسته دوم از آنجا که شارع خود به علت حکم تصریح نموده، نمی‌توان نگاه تعبدی را قاعده انگاری کرد. فقط دشواری درک علت و نه محال بودن کشف آن را باید پذیرفت.

شاهد صدق مدعا این است که همین فقهای سنتی در بحث قیاس، قیاس منصوص العلة را معتبر می‌دانند و حکم مبنی بر قیاس را می‌پذیرند. برخلاف ادعای غزالی که عدم پذیرش قیاس را به نحو مطلق به فقهای امامیه نسبت داده (غزالی، بی‌تا، ج ۳: ۴۹۴) که شاید دلیل این انتساب اشتباه، عبارتی از کتاب معارج الاصول حلی است که عدم حجیت قیاس را به صورت کلی به شیخ مفید نسبت داده (حلی، ۱۴۲۳: ۲۵۶) ولی روشن است که بر فرض درستی این انتساب، نمی‌توان مخالفت یک عالم شیعی را به تمام فقهای امامیه نسبت داد. همچنان که این نکته را برخی از فقهای معاصر در مقام ایراد به ادعای غزالی متذکر شده و مورد انتقاد شدید قرار داده است. (حکیم، ۱۴۳۱ ق، ج ۱: ۳۶۳-۳۶۱).

حکم قیاسی چیزی جز حکم مستند به همان علت نیست. یعنی عنصر تعیین‌کننده در آنجا، علت مصرح در متن نص ااست. به تعبیر دیگر دلیل حجیت قیاس منصوص العلة از دیدگاه فقهای شیعه این است که وقتی علت حکم توسط شارع به طور صریح بیان و این موضوع محرز باشد، حکم مورد نص قهراً دائر مدار همان علت است و درنتیجه این علت در هر موضوع دیگری نیز باشد، حکم را هم با خود می‌آورد. اساساً حکم متعلق به همان علت است و متعلَق حکم خصوصیتی ندارد. (مظفر، ۱۳۷۰، ج ۲: ۱۷۶). بر این اساس وقتی علت حکم

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

مصرح در حکم اصل [مقیس‌علیه] به جهت علت ذکر شده، به فرع [مقیس]، قابل تسری می‌باشد، چگونه به علت مذکور در نص مستقل یا مبنا، نباید توجه کرد؟!. وانگهی نسبت به دسته اول نیز این ملاحظه منطقی وجود دارد که راه کشف علت حکم، لزوماً بسته نیست بلکه چه بسا بتوان به کمک قرائن درون یا خارج متن یا دلیل قطعی عقلی به علت پی برد و به یقین رسید. آنگاه به حکم قاعده اصولی «حجیت قطع» (انصاری، ۱۴۴۲ ق، ج ۱: ۲۹). آن را معتبر دانست و مورد عمل واقع ساخت. بدین‌ترتیب جریان فلسفه تعلیلی احکام، حتی از منظر اجتهاد سنتی نیز قابل درک می‌باشد. تنها فرضی که باور به عدم تأثیر علل در احکام را منطقی می‌نماید، آنجاست که نص شرعی متضمن ذکر علت نیست یا اگر هست، علت قطعی یا منحصر نیست یا اینکه علت از هیچ راه دیگری یافت نشود. در این فرض‌ها بنابر قاعده یا اصل تعبدی بودن شریعت، باید حکم را در حدودی که معارض با دلیل قطعی یا حکم قطعی عقل نباشد، بدون لحاظ فلسفه تعلیلی پشت آن، پذیرفت.

نکته دوم اینکه می‌باید بین احکام عبادی و غیر عبادی فرق گذاشت. در احکام غیر عبادی (معاملات به معنی اعم) نمی‌توان گفت عقول بشری از ادراک علت یا فلسفه و حکمت آنها عاجز است. به عکس در منطق شرع نقش عقل در این عرصه بسیار پررنگ مطرح شده و گاهی از آن به حجت درون تعبیر می‌شود. (کلینی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۳۵). به‌خصوص در مکتب فکری موسوم به معتزله که اجتهاد اصولی (در برابر فقه اخباری‌گری) ادعای تبعیت احکام شرع از مصالح و مفاسد واقعی دارد و از سوی دیگر قاعده تلازم بین حکم عقل و شرع مورد تأکید قرار می‌گیرد، دیگر نمی‌توان سخن از امکان کشف فلسفه تکالیف یا حقوق به میان نیاورد. زین‌رو گام نهادن در راه کشف علل تکالیف و حقوقی که در شرع ذکر گردیده ضرورت غیر قابل انکار دارد. در این میان روی آوردن به نصوصی که در آنها حکم یا حق مورد نظر همراه با ذکر علت می‌باشد، بسیار راه‌گشا می‌باشد. کتاب علل‌الشرایع شیخ صدوق ابتکاری در همین جهت است.

۳. میزان ارزش نصوص معلل در علل‌الشرایع

شخص صدوق از جهت دانش سرشار و تسلط بر احادیث، تعهد به دقت و راستگویی، رعایت امانت‌داری در حفظ و انتقال سند، اعتدال علمی، قدرت حافظه و تلاش مستمر در شناسایی روایات منتسب به پیشوایان معصوم (ع)، شهرت به سزایی دارد. صدوق نزد علمای

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

امامیه به درجه‌ای از اعتبار برخوردار است که فقیه بلند پایه‌ای چون سید ابوالقاسم خویی درباره او این تعبیر را به کار برده است: «لَو نوقِشَ فی وِثاقةِ مثل الصدوق، فَعلی الفقهِ السلام». (خویی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۷: ۳۴۷) یعنی اگر موثق بودن شیخ صدوق قابل ایراد قلمداد شود در این صورت دیگر باید فاتحه فقه را خواند. او مؤلف یکی از چهار کتاب معتبر و اصلی شیعه و نویسنده کتاب‌های متعددی است که هرکدام مرجع به شمار می‌آید. بنابراین کتاب علل‌الشرایع از نقطه نظر اعتبار مؤلف آن جای تردیدی ندارد. همچنان که انتساب آن به صدوق نیز مورد تشکیک واقع نشده است. (نجاشی، ۱۴۰۷: ۳۸۹). لیکن کتاب دارای قوت و ضعف است. ابتکاری بودن موضوع، گستره موضوعات، کثرت احادیث و مسند بودن غالب آنها از امتیازات کتاب می‌باشد. از سوی دیگر وجود اخبار آحاد و پاره‌ای اخبار بدون سند در آن، جهت ضعف است. روشن است که اگر نتوان در سایر منابع حدیثی معدیگ سند این دسته احادیث را پیدا کرد و یا مشابه خبر واحد آمده در کتاب را در آن منابع یافت، در این صورت پذیرش این اخبار به عنوان قطعی الصدور از ناحیه معصوم (ع) دشوار است. به‌خصوص حدیثی که مضمون یا تعلیل مذکور در آن، با مسلمات عقلی در تعارض باشد. همچنین مضامین برخی از اخبار مذکور در آن به لحاظ غیر علمی یا غیر عقلانی بودن، مورد ایراد می‌باشد. کتاب از این حیث قابل انتقاد است که چرا در مقام علت آوردن برای موضوعات حال چه برداشت علت از آن شود و چه حمل بر حکمت آن، به ذکر خبر واحد اکتفا شود و اگر حدیث مشابه وجود نداشته یا صدوق خود بدان دست نیافته، چه ضرورت داشت که آورده شود به‌خصوص اینکه موضوع معنون دارای اهمیت بسیار است. وقتی بحث از شناسایی علل پدیده‌ها یا علل احکام می‌شود، استناد به خبر واحد بسیار دشوار است و بالاخص درخصوص مسائل اعتقادی یا پدیده‌های طبیعی که بخش قابل توجهی از کتاب را به خود اختصاص داده است. زین روست که وحید بهبهانی از علمای احیاگر علم اصول، بسنده کردن شیخ صدوق به جمع‌آوری روایات بدون ارزیابی فنی مضامین آنها را مورد انتقاد قرار داده است. (بهبهانی، ۱۴۱۹ ق: ۱۹۳). برخی دیگر در مقام انتقاد از شیخ صدوق گفته‌اند: «در این کتاب احادیثی وجود دارد که تناسبی با شأن و جایگاه ائمه (ع) ندارد. شاید این اخبار ناشی از دسیسه جاعلین در عصر ائمه یا بعد از عصر آنها باشد که در اخبار صحیح وارد نموده‌اند با این هدف که از جایگاه آن بزرگواران بکاهند و بر فرض صحت این احادیث، بناچار باید به صورتی معقول تأویل گردد... .»

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

(بحرالعلوم، ۱۳۸۵ق: ۲۴). البته شیخ خود در جایی از کتاب گوشزد کرده که این کتاب، کتاب فتوی نیست بلکه هدفش جمع‌آوری احادیثی است که در آنها ذکر علل شده است. کتاب فقهی و فتوایی او کتاب دیگری به نام «المقنع» است. اگرچه روش وی در کتاب المقنع روش اهل حدیث است و متن حدیث را به عنوان فرع فقهی قرار داده نه اینکه به روش اجتهاد اصولی، فتوی داده باشد اما آنچه مسلم است در آن کتاب با نگاه دقیق‌تری به متن حدیث و دلالت آن نگریسته است. در هر صورت کتاب علل‌الشرایع به عنوان کتابی حدیثی مصون از نقد نمانده است.

به نظر می‌رسد این انتقادها از دو جهت باشد. **اول** از این جهت که شیخ اخباری را در این کتاب آورده که به لحاظ مضمونی، قابل پذیرش به نظر نمی‌آید. که این بخش عمدتاً به موضوعات غیر فقهی کتاب مرتبط می‌باشد. **دوم** اینکه از نظر سندی احتمال جعلی بودن بخشی از آنها می‌رود. ابن ایرادها را باید از نقطه نظر قواعد حدیث‌شناسی حل کرد. لذا برای استفاده از کتاب در جهت دستیابی احتمالی به فلسفه تکالیف یا حقوق، بدواً ضرورت دارد که به درستی سندی احادیث مربوطه و قابل اعتماد بودن آنها توجه کرد و سپس دلالت تعلیلی آنها نسبت به حقوقی که در آنها ذکر شده، مورد بررسی قرار داد.

٤. حقوق معنَون در کتاب علل‌الشرایع

همان‌طورکه گفته شد کتاب دارای ابواب فراوان و دربردارنده موضوعات مختلف می‌باشد. بخش قابل توجهی از آن اساساً ناظر به بیان علل تکالیف و حقوق نیست لذا از این حیث عنوان کتاب، عنوانی اعم است و به اصطلاح مانع اغیار نیست. می‌توان گفت عنوان علل الشرایع متناسب آنها نمی‌باشد اما بخش دیگری از آن متضمن احادیث ناظر به حقوق و تکالیف است. اگرچه فلسفه‌یابی تکالیف یعنی بایدها و نبایدها نیز در مفهوم عام فلسفه حقوق قرار می‌گیرد ولی فقط بخش مربوط به حق در این پژوهش مورد نظر است.

حقوقی که در این کتاب احادیثی مربوط به آنها همراه با بیان علت، آورده شده از این قرار است: حق مهریه زنان (باب ۲۵۹، ۲۶۲ و ۲۸۹)، حق تعدد زوجات (باب ۲۷۱)، حق گواهی دادن (۲۷۹ و ۲۸۲)، حق ارث بری زن از شوهری که در مرض وفات او را طلاق داده (باب ۲۸۳)، حق پدر نسبت به مال فرزند (باب ۳۰۲)، حق قصاص (باب ۳۲۹)، حق آبرویی اشخاص (باب ۲۵۰ و ۳۴۵)، و حق ارث (باب ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲). این حقوق طی ابوابی که

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

ذکر شد، با آوردن چندین حدیث مورد توجه قرار گرفته است و هر کدام قابلیت اینکه مورد بررسی جداگانه واقع شود را دارد. نگاه به این حقوق در قالبی تعلیلی ـ فلسفی می‌تواند الهام‌بخش شناخت پایگاه آنها به صورتی منطقی و نه فقط تعبدی در نظر شارع، باشد. این رهیابی اگر یقینی نه که احتمالی باشد، لااقل زمینه امکان‌سنجی را نسبت به آن فراهم می‌سازد.

آنچه در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد، حق مهریه با محوریت باب‌های فوق‌الاشاره می‌باشد که به نظر می‌رسد نصوص ذکرشده در این بخش از کتاب بر فرض اثبات اصالت سندی آنها، دلالت قابل پذیرش نسبت به فلسفه حق زنان نسبت به مهریه را دارد به نحوی که با بین رفتن فلسفه مزبور، حق مهر نیز منتفی می‌شود. چنین رهیافتی دور از واقع به نظر نمی‌رسد.

۵. مهریه زنان و تعلیل فلسفه آن در کتاب علل‌الشرایع

اشاره شد که مهر برای زن به عنوان یک حق در باب‌های ۲۵۹، ۲۶۲ و ۲۸۹ از کتاب ذکر گردیده و روایات متضمن علت برای آن آورده شده است. بدواً باید یادآوری کرد که مهر لزوماً ماهیت قراردادی ندارد بلکه دارای ماهیتی حق‌گونه به حکم شرع و قانون است زیرا اگر زوجین در زمان وقوع عقد نکاح تعیین مهر نکرده باشند، حق مهر برای زوجه ثابت است. بدین صورت که در صورت وقوع طلاق از ناحیه زوج قبل از وقوع عمل زناشویی، مستحق مهری است که موسوم به مهر المتعه می‌باشد و در صورت وقوع عمل زناشویی چه بدون وقوع طلاق و چه با وقوع طلاق، استحقاق مهریه‌ای دارد که اصطلاحاً مهرالمثل نامیده می‌شود. بنابراین مهریه حقی است به حکم قانون با این قید که اگر میزان آن توسط خود زوجین مشخص شده باشد، این توافق به حکم قانون، محترم شمرده شده و دارای اعتبار است. ماهیت قانونی [شرعی] و نه قراردادی محض مهر است که جای فلسفه‌یابی دارد. اگر قراردادی صِرف بود، مجالی چنین بحثی نداشت و جای آن در این صورت در حقوق قراردادها و با منشاء و حاکمیت اصل اراده بود.

حق مهر به عنوان یکی از معدود حقوقی که در کتاب علل‌الشرایع عنوان گردیده، به صورت تفصیلی مورد بررسی روایی قرار نگرفته است با این وجود در همین بررسی محدود، اشاراتی وجود دارد که می‌تواند راهی به درک علت آن باز نماید. مجموع روایات متضمن تعلیل به شرح ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد:

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

۱-۵. نص مندرج در باب ۲۶۲

حدیث با این سلسه راویان است: محمد بن ابی عبدالله از محمد بن اسماعیل از علی بن عباس که این شخص می‌گوید حدیث کرد مرا قاسم بن ربیع از محمد بن سنان این روایت را که علی بن موسی الرضا (ع) در پاسخ به سؤال او درباره علت وجوب مهر بر مرد و عدم وجوب آن بر زن در حق مرد، این‌گونه به صورت مکتوب پاسخشان دادند: «لأن علی‌الرجال مؤنة المرأة، لأن المرأة بایعة نفس‌ها و الرجل مشتری و لایکون البیع بلاثمن و لا شراء بغیر اعطاء مع النساء محظورات عن التعامل و المتجر مع علل کثیرة». «زیرا مخارج زن بر عهده مردان است به این خاطر که زن خود را به بیع مرد در می‌آورد و مرد طالب و خریدار است و هیچ بیعی بدون ثمن و هیچ خریدی بدون دادن عوض نیست مضافاً به اینکه زنان ممنوع از معامله و تجارت هستند به جهات بسیار»

حدیث به لحاظ سندی به واسطه اینکه راوی آن محمد بن سنان است و این راوی از نظر علمای علم الرجال ضعیف است و نباید به روایاتی که او به تنهایی نقل کرده اعتماد کرد (نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۳۲۸ و شیخ طوسی، ۱۳۸۶ج ۷: ۴۱۸) و از طرفی خبر واحد نیز می‌باشد زیرا تنها توسط همین راوی با همین سلسله سند و در همین کتاب آمده و در سایر کتاب‌های حدیثی (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۱: ۲۶۸ و مجلسی، ۱۴۲۹ق، ج ۱۰۰: ۴۱۳) نیز اگر ذکر شده همگی به نقل از کتاب علل‌الشرایع یا عیون اخبار الرضا (ع) است که این نیز از شیخ صدوق و با همین سند و راوی است، می‌باشد لذا حدیثی ضعیف به شمار می‌آید.

به هر روی اگر بتوان مشکل سندی این نص را حل کرد، دلالتی تقریباً روشن بر تأثیر شرایط خاص فرهنگی حاکم بر موضوع مهر دارد و نشان می‌دهد که مهر نه فقط در عوض بضع (بهره‌بری جنسی مرد) بلکه به خاطر محدودیت‌های اجتماعی بوده که در اثر ازدواج برای زن، ایجاد می‌شده است. تعبیر به بیع و شراء درواقع بیانگر سلطه مرد بر زن با وقوع عقد زوجیت می‌باشد. گویی نوعی قرارداد اجتماعی نانوشته بوده که زن محدودیت بیابد و مرد در عوض آن مالی متناسب با شأن و جایگاه زن به عنوان مهر یا صداق بپردازد. در این نص مکلف بودن مرد به پرداخت هزینه‌های زندگی زن، مرتبط با همین فرآیند محدودساز شده است. هزینه‌ها را باید بدهد چون نوعی بیع و شراء واقع شده است و چون بیع و شراء واقع شده، زن ممنوع از فعالیت اقتصادی و کسب درآمد گردیده است.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

البته در قسمت پایانی نص عبارت «مع علل کثیرة»، آمده که از نظر ادبی جای تأمل دارد که این قسمت به اصل موضوع یعنی علت وجوب مهر زن بر مرد، بر می‌گردد یا اینکه به موضوع محدودیت‌های زن از کسب و کار راجع می‌شود که به نظر می‌رسد احتمال دوم درست باشد. زیر مطابق قواعد اصولی و زبان‌شناختی، قید مذکور در نصوص چند بخشی، اصل بر تعلق قید به آخرین بخش است. البته این امر به لحاظ زبان شناختی مانع نمی‌شود که به کمک قرائن احیاناً به بخش‌های دیگر نیز مرتبط گردد.

ایراد دیگری که می‌توان متوجه روایت کرد این است که از عقد نکاح تعبیر به بیع و شراء نموده که چنین تشبیهی در سایر اخبار قطعی الصدور از ائمه (ع) وجود ندارد لذا بسیار بعید است که روایت از معصوم باشد.

۲-۵. نص مندرج در باب ۲٦۵

روایت با این سلسله سند است: احمد بن ادریس از عبدالله بن محمد بن عیسی از پدرش (عیسی) از عبدالله بن مغیره از اسماعیل بن ابی زیاد از جعفر بن محمد (ع) از پدرشان (امام محمد باقر (ع) از امام علی (ع) درباره زنی که قبل از وقوع عمل زناشویی مرتکب زنا شده باشد، فرمودند: « یُفَرَّقُ بینهما و لا صِداقَ لَها لِأن الحدَث کان مِن قِبَلِها». «بین آنها جدایی انداخته می‌شود بدون اینکه مهری به زوجه تعلق بگیرد زیرا آنچه اتفاق افتاده از ناحیه خود او بوده است».

این نص از نظر سندی دارای اعتبار و در منابع حدیثی مهم و معتبر نیز ذکر گردیده است. گاهی ضمن احادیث مربوط به عقد نکاح یا مهر و گاهی نیز در بخش حد زنا ضمن روایات مربوط به حدود آورده می‌شود. شیخ طوسی آن را در کتاب تهذیب الأحکام با سلسه سندی غیر از سلسله سند شیخ صدوق و ضمن احادیث حد زنا نقل کرده است. (شیخ طوسی، ۱۳۸۶، ج ۱۰: ۴۲). شیخ صدوق آن را در باب ۱۲۱ ضمن احادیث مربوط به عقد نکاح کتاب من لایحضره الفقیه و با سلسله سندی متفاوت از سلسله سند علل الشرایع آورده است. (شیخ صدوق، ۱۳۸۷، ج ۳: ۲۹۳). در همین کتاب حدیث دیگری مشابه آن، با سند صحیح ذکر کرده است. «حسن بن محبوب عن‌الفضل بن یونس قال: سألت ابالحسن موسی (ع) عن رجلٍ تزوج إمرأةً قلم یدخل بها فزنت؟ قال: یفرق بینهما و تُحد الحد و لا صداق». (همان). بنابراین در مجموع از نظر سندی، حدیث معتبری قلمداد می‌شود و اگر ضعف سند

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

در برخی از سلسله استاد آن مثلاً حضور راوی به نام سکونی که متهم به ضعف حافظه در حفظ حدیث بوده است، وجود دارد، دو طریق سندی دیگر آن، جای مناقشه ندارد. به نظر می‌رسد علت اینکه برخی از علما سند آن را ضعیف دانسته‌اند (حلی، ۱۳۸۱، ج ۷: ۱۹۹) با عطف نظر به بعضی از طُرق نقل آن بوده باشد.

ابن روایت را فقها در این مسأله فقهی که آیا با ارتکاب زنا توسط زوجه عقد نکاح قابل فسخ می‌شود یا خیر، مورد بررسی قرار داده‌اند چرا که این روایت دارای دو بخش است. بخشی از آن دلالت بر فسخ یا منفسخ شدن نکاح دارد و بخش دیگر آن ناظر به عدم تعلق مهر به چنین زوجه‌ای است. اکثریت فقهای دارای مشرب اصولی و اجتهادی، فسخ را نپذیرفته‌اند. این دسته از فقها نه بدان جهت که این حدیث، ضعیف السند یا خبر واحد غیر معتبر است بلکه صِرفاً با این استدلال که عمل به مضمون آن مورد اِعراض فقهای امامیه واقع شده، از فتوی دادن طبق آن خودداری کرده‌اند. برخی با این استدلال که نکاح با زنای زوجه فسخ نمی‌شود و از طرفی مهر لازمه نکاح می‌باشد، سقوط مهر را بر نتابیده‌اند (فاضل هندی، ۱۴۱۶ ق، ج ۷: ۹۵) البته این استدلال را می‌توان این‌گونه پاسخ داد که ملازمه‌ای بین بقاء زوجیت (عدم فسخ) و بقاء حق مهر نیست. همچنان که برخی از بزرگان فقه در مسأله اطلاع یافتن زوج از زانیه بودن زوجه قبل از عقد نکاح وی، حق استرداد مهر را برای زوج در تنافی با موضوع بقای زوجیت و عدم فسخ ندانسته و بدان اشاره کرده‌اند. (شیخ طوسی، ۱۳۸۶، ج ۷: ۴۸۹). برخی دیگر با استناد به موضوع اعراض طایفه امامیه از آن، مضمون آن را حمل بر استحباب و مانند آن نموده‌اند (نجفی، ۱۴۴۲ ق، ج ۳۰: ۸۲۲).

با این وجود حتی برخی از فقهای این دسته، ضمن تصریح به عدم فسخ نکاح، حق استرداد مهر را برای زوج به استناد همین روایت محفوظ داشته و فتوی داده‌اند. (شیخ طوسی، بی‌تا: ۴۸۶). ابن ادریس حلی حق طلاق را برای مرد با حفظ حق استرداد مهر البته با توضیحی، مطرح نموده است. (ابن ادریس، ۱۴۱۰ ق، ج ۲: ۶۱۳). برخی دیگر نیز شبهه ضعف سند را با این توضیح که تعلیل وارده در آن، آن را جبران می‌کند، هرچند با قید ضرورت تأمل، پاسخ داده‌اند. (طباطبایی، ۱۴۱۸ ق، ج ۱۱: ۲۷۲). مستفاد از عبارت برخی از علمای دارای مشرب اخباری نیز پذیرش مفاد روایت و عدم اعتقاد به ضعف سند آن است. (مجلسی اول، ۱۴۰۶ق، ج ۸: ۲۶۰) البته از همین دسته نیز برخی اعتقاد به ضعف سند و دلالت آن دارند. (فیض کاشانی، ۱۴۰۱ق، ج ۲: ۳۰۸). شیخ صدوق در کتاب فقهی‌اش،

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

حدیث را عیناً به عنوان حکم فقهی آورده و عملاً آن را پذیرفته است. (شیخ صدوق، ۱۳۸۴: ۳۲۶). مجلسی به رغم نقل نمودن آن در کتاب بحار، در جای دیگر گفته حدیث از نظر سندی ضعیف است و به علاوه مشهور قائل به فسخ نکاح به واسطه زنای زوجه نشده‌اند. (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۰: ۴۲۲).

در کل می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که دیدگاه مخالفینِ عمل به مضمون حدیث مورد بحث، اشکال از جهت سند نیست. تا آنجایی که نگارنده تتبع نمود می‌توان گفت مشهور فقها آن را نصی معتبر می‌دانند. علت عدم فتوی طبق آن، اعراض قدما از آن می‌باشد هرچند به شرحی که گذشت برخی از فقهای طراز اول همچون شیخ طوسی، موضوع حق زوج را نسبت به استرداد مهر با فرضی که خودشان مطرح کرده‌اند (رجوع به ولی) حکم داده و عملاً باید گفت موضوع اعراض لااقل در بخش مربوط به سقوط حق مهر از روایت، منتفی است.

با این وجود باید گفت این حدیث به رغم صحت سند عملاً مورد اعراض مشهور فقها واقع شده است. در میان احادیث، پاره‌ای از احادیث هستند که به رغم داشتن سند معتبر و حتی سند به اصطلاح طلایی و ذکر آنها در کتب معتبر حدیثی، گاهی تمامی فقهای طراز اول اعم از قدما و متأخرین و گاهی بیشترشان، آنها را کنار گذاشته‌اند. توجیه آنان این است که وقتی مشاهیر فقها یا محدثین اولیه به رغم التفات به وجود روایت و ذکر آن در کتب خود و در عین حال که می‌دانیم آنان همواره خود را ملتزم به عمل به روایات صحیح السند ائمه (ع) می‌دانسته‌اند، از کنار آن گذشته و به اصطلاح از آن اعراض کرده اند، چنین نتیجه می گیریم که به طور حتم جهت ضعفی در روایت بوده که به آنها رسیده ولی به ما نرسیده است. اصل موضوع یعنی این مطلب که اعراض مشهور موجب سستی حدیث یا ضعف آن می‌شود، می‌توان گفت مورد قبول مشهور فقهاست. فقیهان بی شماری بدان تصریح کرده اند. (عراقی، ۱۴۲۴ق، ج۲: ۱۸۶ و موسوی بجنوردی، بی‌تا، ج ۲: ۱۵۴) با این وجود برخی از فقها این سخن که روایت صحیح یا موثق صِرفاً بواسطه اعراض مشهور، ضعیف تلقی و از درجه اعتبار ساقط شود را بر نتابیده اند. (خویی، ۱۴۱۲ق ج۲: ۲۰۳، بادکوبه ای، ۱۴۱۸ق، ج ۳: ۲۱۸). البته هم ایشان نکته‌ای را مد نظر قرار می‌دهند و آن اینکه گاهی اعراض از یک نص همراه با تحقق اجماع فقهی نسبت به حکمی مقابل حکم مندرج در نصِ اعراض شده، می‌باشد که در چنین فرضی نمی توان به نص مزبور عمل کرد اما عدم امکان نه به خاطر اعراض مشهور بلکه به جهت اجماع موصوف است. (خویی، ج ۲:

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

۲۰۳). به هر روی روایت مورد بحث نتیجه مهمی را به دست می‌دهد و آن اینکه ارتکاب عمل زنا نقض همان پیمان یا قرارداد اجتماعی نانوشته است که در تحلیل روایت قبلی به آن اشاره شد. زن به موجب عقد زوجیت، و در قبال تأمین مالی از ناحیه زوج، متعهد به وفاداری است. با نقض وفاداری، عوض آن از بین می‌رود.

اتفاقاً همسو با این نص، آیه‌ای در قرآن کریم وجود دارد که دلالت بر سقوط مهر در صورت ارتکاب فحشا توسط زوجه دارد: «یا اَیها الذین آمَنوا لا یَحلُ لکم أن تَرِثوا النساءَ کَرهاً و لا تَعضُلوهُنَ لِتَذهبوا بِبَعضِ ما آتَیتُموهُن إلا أن یأتینَ بفاحشة مُبَینَة و عاشِروهُن بالمعروفِ فإن کَرِهتُموهُن فعسی أن تَکرهوا شیئاً و یجعلَ اللهُ فیه خیراً کثیراً ـ وَ إن اَرَدتُم اِستِبدال زوجٍ مکانَ زوجٍ و آتَیتُم إحدیهُن قنطاراً فلا تأخذوا مِنه شیئاً أتأخُذونَهُ بهتاناً و اِثماً مُبیناً ـ و کَیفَ تأخذونه و قد أفضی بعضُکم اِلی بعضٍ و اخَذنَ منکم میثاقاً غلیظاً». (سوره نساء، آیات ۲۱-۱۹). هانا ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای شما حلال نیست که از زنان (زنان شوهر مرده) از روی اکراه ارث ببرید و آنان را تحت فشار قرار ندهید تا چیزی از مهریه‌ای که از شما گرفته‌اند به شما برگردانند مگر آنکه عمل زشت آشکاری مرتکب شده باشند. با آنها به نحو شایسته معاشرت کنید و اگر نسبت به آنان اکراه دارید پس چه بسا از چیزی بدتان بیاید ولی خداوند در آن چیز خیر بسیار قرار دهد ـ و اگر خواستتان این است که به جای همسری که دارید همسر دیگری بگیرید و به آن یکی همسر حتی به میزان یک قنطار [به عنوان مهر] داده باشید، نباید چیزی از آن را پس بگیرید ـ چگونه پس می‌گیرید و حال آن که شما با همدیگر تماس و آمیزش کامل داشته‌اید و نیز آنکه آنان [هنگام ازدواج] از شما پیمان محکم گرفته‌اند».

در این آیات اشاراتی وجود دارد که تصویری از عصر جاهلی یا همان عصری که آیات نازل‌شده ارائه می‌دهد. درسرزمین عربی آن دوره، مقبولیت عرفی یافته بود که اگر زن مرتکب فحشا یا فساد جنسی می‌شد، مجبور به باز گرداندن مهریه‌ای می‌شد که دریافت کرده بود. در این خصوص گزارش‌های تاریخی معتبر وجود دارد. (جواد علی، ۱۳۸۰، ج ۵: ۵۳۱). به نظر می‌رسد چنین رویه‌ای در سایر ملل هم رایج بوده است. به عنوان نمونه در یک متن به جای مانده از ایران عصر ساسانیان به این موضوع تصریح شده است. تازه در این متن نشوز زن برای این امر کافی دانسته شده است. (فرخ مرد بهرامان، ۱۴۰۱: ۲۹۸-۲۹۷).

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

در چنین بستر عرفی، برخی از مردان با اتهام زنی به همسر یا همسرانشان سعی در رهایی خود از پرداخت مهریه یا تلاش برای باز پس گرفتن آن می‌نمودند. رویه چنین بود که مهریه همان اول به صورت یکجا پرداخت می‌شد گویی این یک اصل بوده است (جواد علی: همان) ولی مهریه مؤجل نیز وجود داشت. آن قسمت از آیه مورد بحث که می‌گوید زنان را تحت فشار قرار ندهید که مهریه را برگردانند، اشاره به زمینه فرهنگی رفتاری مزبور دارد و قسمت دیگر آیه که بازپس گرفتن مهریه را در صورت ارتکاب فاحشه آشکار توسط زن، مجاز می‌شمارد (الا أن یأتین بفاحشة مبینة)، درواقع امضای همان قانون عرفی است که مقبول افتاده بود. به لحاظ قواعد اصولی، جمله مورد استناد در آیه، دلالت بر سقوط حق مهریه در فرض مورد بحث دارد زیرا مطابق قاعده اصولی «استثناء عقیب حظر» = «استثناء بعد از نهی»، دلالت بر اباحه می‌کند. یعنی هرگاه شارع یا قانون‌گذار از چیزی نهی کند ولی استثنایی بعد از آن بیاورد، مورد استثناء شده از شمول حکم نهی خارج می‌شود. این موضوع در بحث از مفهوم حصر از مبحث مفاهیم توسط علمای علم اصول به عنوان یک قاعده پذیرفته شده است. (ر.ک: مطفر، ۱۳۷۰، ج ۱: ۱۳۶).

با این وجود استناد به این نص قرآنی برای سقوط مهر زنان در صورت ارتکاب فاحشه (زنا و سایر روابط نامشروع حسب اختلافی که درخصوص محدوده آن وجود دارد)، در آثار فقهی کمتر دیده می‌شود اگر نگوییم اصلاً دیده نمی‌شود. این آیه و قسمت مورد بحث، به نحوی تفسیر شده است که سقوط قهری و خود به خود مهریه به در اثر ارتکاب فاحشه از ناحیه زن، نتیجه نمی‌دهد بلکه چنین معنا شده است که زنان را برای باز گرداندن مهریه تحت فشار قرار ندهید مگر در صورتی که مرتکب فاحشه شوند یعنی در این صورت تحت فشار قرار دادن، جایز است. با چنین تفسیری از آیه معنا چنین می‌شود که زنان را تخت فشار قرار ندهید که خود حاضر به بازگردان مهریه شوند. مثلاً برای نجات خود و گرفتن طلاق، مهریه‌اش را بذل نماید. (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۴: ۴۰۴ و جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۲، ج ۳: ۳۵۴). در چنین تفسیری از آیه، استثناء مزبور فقط مبین حکم تکلیفی است یعنی حرمت تحت فشار قرار دادن زنان را برای باز گرداندن مهر منتفی می‌سازد نه اینکه سقوط مهر را به عنوان اثر وضعی عمل نامشروع زن دلالت نماید. مع‌الوصف برخی از مفسرین استثنای مذکور در آیه را به گونه‌ای معنی کرده‌اند که بازپس‌گیری مهریه را در فرض مورد بحث، حق مرد می‌باشد. (ر.ک: طبرسی، ۱۳۶۵، ج ۴-۳: ۴۰)، دیدگاهی که با روح حاکم بر آیات و

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

زمینه‌های عرفی یاد شده در فوق، سازگارتر به نظر می‌رسد. مضافاً به اینکه صِرف مباح‌سازی تحت فشار قرار دادن زن برای بذل یا برگرداندن مهر و بدون دارا بودن ضمانت اجرا، با فلسفه و حکمت قانونگذاری همسویی ندارد. آیات مزبور در مقام توصیه‌های اخلاقی محض نیست بلکه گویای بخشی از تشریع قوانین نظام‌دهنده رابطه زوجیت یا همان نظام خانواده است.

مشکل اجتهادی سنتی این است که غالباً قرائن خارج از متن را در فهم متن دخالت نمی‌دهد با اینکه منطق اجتهاد اصولی نمی‌تواند بیگانه از این روش باشد. رویه غالب، اصل را بر اعتبار ظاهر الفاظ متن نهاده و بر همین اساس مقصود شارع را در ظواهر کتاب و سنت متجلی می‌داند. (عامری‌نیا، ۱۴۰۲: ۷۰) همچنان که زمینه‌های تأثیرگذار عصر جاهلی بر تشریع اسلامی نیز کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد حال آنکه توجه به آن زمینه‌ها بخشی از فرآیند اجتهاد فقهی است. (عامری‌نیا، ۱۳۹۲: ۸۸).

۳-۵. نص دوم از باب ۲۸۹

حدیث را صدوق بدون ذکر راویان آورده است. بدین‌صورت: وَ رویَ فی خبرٍ آخَر أن الصادق (ع) قال: «إنما صار الصداقُ علی‌الرجل دون المرأة و إن کان فعلهما واحداً، فإن الرجلَ اذا قَضی حاجتَه منها قام عنها و لم ینتظر فراغها قصار الصداق علیه دونها لذلک». «در خبری دیگر [چنین] آمده است که امام صادق (ع) فرمود: «سِر اینکه مهر بر عهده مرد هست ولی بر عهده زن نیست با اینکه فعل هر دوی آنها یکی می‌باشد این است که مرد وقتی نیازش از زن برطرف می‌شود [منظور برطرف شدن نیاز جنسی است]، از او کناره می‌گیرد و منتظر رفع نیاز زن نمی‌ماند. از این روی مهر بر اوست نه بر ذمه زن».

این نص به لحاظ سندی به شدت ضعیف است. اولاً؛ فاقد سند است که بتوان راویان آن مورد ارزیابی قرار گیرند. ثانیاً؛ خبر واحد بدون سند است. ثالثاً؛ در کتب اربعه معتبر شیعه ذکر نشده است. رابعاً؛ اگر احیاناً محدثین متأخر (مجلسی، ۱۴۲۹ ق، ج ۱۰۰: ۴۱۵ و حر عاملی، ۱۳۶۷، ج ۱۵: ۲۳). آن را نقل کرده‌اند، نقل کردنشان از همین کتاب علل‌الشرایع و به همین صورت می‌باشد.

علاوه بر ایراد سندی جدی که دارد، اساساً فلسفه‌ای که علت تقنینی قانون مهریه را دست بدهد، بیان نمی‌نماید. مضمون آن در نظر یک شخص عادی تا چه رسد به فقیه یا حقوق‌دان بر بیش از مطلبی ذوقی که ظاهراً متناسب با سطح فکر و فهم مخاطب بوده،

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

دلالت ندارد. روشن است که آنچه در مقام تعلیل ذکر شده نمی‌توان به عنوان علت یا علت نامه حق مهریه قلمداد گردد. بر کسی پوشیده نیست که تعلیل مذکور در قسمت پایانی روایت گاهی به عکس است. به نظر نمی‌رسد توضیح بیشتری لازم باشد. در نهایت اینکه صدور چنین مضمونی از شخصیتی مانند امام جعفر صادق (ع) بسیار بعید به نظر می‌رسد.

نتیجه‌گیری

از آنچه گفته شد این نتایج به دست آمد که **اولاً**؛ یافتن فلسفه تکالیف و حقوق بخشی از فرآیند اجتهاد فقهی و حقوقی است که در پرتو آن زمینه تحول در قوانین ناظر به حق و تکلیف فراهم می‌آید. **ثانیاً**؛ اگرچه خصیصه تشریع و قانون‌گذاری از این جهت که نسخه‌ای برای عمل کردن است، لزوماً اقتضای ذکر علت توسط شارع یا قانونگذار ندارد لیکن از جهت مبانی هیچ حکم یا حقی بدون فلسفه تقنینی نمی‌باشد. این حقیقت در مورد حقوق و تکالیف غیر عبادی و غیر الهی روشن‌تر است. می‌توان کوشش کرد و ملاک‌ها را به دست آورد. **ثالثاً**؛ کشف علت یا علت‌های مربوط به تکالیف و حقوق اگرچه دشوار است و این دشواری حتی شامل نصوصی که در آنها ذکر علت شده نیز می‌شود زیرا نمی‌توان به آسانی دریافت که تمام علت همین بوده است، ولی با توجه به منطق اجتهاد اصولی و اعتباردهی که به قضاوت عقل شده، دشواری مزبور به معنی محال بودن کشف فلسفه آنها نیست. به علاوه وقتی شارع در یک امر عرفی علت حکم را صریح اعلام می‌نماید و با کوشش، علت دیگری یافت نگردد، نمی‌توان از علت مذکور دست کشید و نقش اساسی آن را در تسریع یا تقنینی حکم یا حق، نادیده گرفت. **رابعاً**؛ کتاب علل‌الشرایع شیخ صدوق در نوع خود، کاری ابتکاری به شمار می‌آید که فتح بابی برای ورود در فلسفه تعلیلی نصوص شرعی گردد. این کتاب تنها منبع کهن در حدیث و حقوق اسلامی است که به تکالیف و حقوق نگاه فلسفی تعلیلی دارد. **خامساً**؛ درخصوص مهریه که موضوع مطالعه موردی واقع شد، این نتیجه حاصل شد که زمینه‌های فرهنگی و به اصطلاح قرارداد نانوشته اجتماعی در وضع آن به عنوان یک حق تأثیر داشته که التزام زن به وفاداری بخشی از آن است. بر این اساس خیانت او می‌تواند جنبه حق‌گونه مهریه را تحت‌الشعاع قرار دهد و حتی در فرض غیر مدخوله بودن زوجه، این حق را از اساس ساقط نماید. دیدگاهی که اگرچه مورد پذیرش همه فقها واقع نشده ولی در میان فقهای طراز اول امامیه دارای طرفدار است.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

منابع

- قرآن کریم
- استرآبادی، محمد امین. (۱۴۲۴ ق). الفوائدالمدنیه، قم، انتشارات اسلامی، چاپ اول.
- انصاری، شیخ مرتضی. (۱۴۴۲ ق) فرائدالاصول، قم، کنگره شیخ انصاری، چاپ بیست و نهم.
- بهبهانی، وحید. (۱۴۱۹ ق). الرسائل‌الفقهیة، قم، مؤسسه علامه مجدد وحید بهبهانی، چاپ اول.
- بحرالعلوم، محمدصادق. (۱۳۸۵ ق). مقدمه علل‌الشرایع، نجف، مکتبة الحیدریه، بی‌چا.
- جمعی از نویسندگان زیر نظر ناصر مکارم شیرازی. (۱۳۸۲). تفسیر نمونه، تهران، اسلامیه، چاپ سی و سوم.
- جواهری، محمدرضا. (۱۳۸۱). اجتهاد در عصر ائمه معصومین ع، قم، بوستان کتاب، چاپ اول.
- حر عاملی، محمدحسن. (۱۴۰۹ ق). وسایل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، فم، مؤسسه آل‌البیت، چاپ اول.
- حکیم، محمدتقی. (۱۴۳۱ ق). الاصول العامه للفقه المقارن، تهران، مجمع تقریب مذاهب اسلامی، چاپ اول.
- حلی، نجم‌الدین ابوالقاسم جعفر بن الحسن. (۱۴۲۳). معارج الاصول، تحقیق سید محمد حسین رضوی کشمیری، فم، انتشارات سرور.
- حلی، حسن بن یوسف بن مطهر. (۱۳۸۱). مختلف الشیعة فی احکام الشریعة، قم، بوستان کتاب، چاپ دوم.
- خویی، سیدابوالقاسم. (۱۴۱۳ ق). معجم رجال الحدیث، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم.
- شهید ثانی، زین‌الدین علی. (۱۴۱۳ ق). مسالک‌الافهام الی تنقیح شرایع‌الاسلام، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیه، چاپ اول.
- شهید ثانی، زین‌الدین علی. (۱۳۶۷). الدرایة فی مصطلح الحدیث، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین. (۱۴۰۸ ق). علل‌الشرایع، بیروت، مؤسسة الأعلمی، چاپ اول.
- شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین. (۱۳۸۴). المقنع، قم، پیام امام هادی (ع)، چاپ دوم.
- شیخ طوسی، محمد بن الحسن. (۱۳۸۶). تهذیب‌الاحکام، تهران، اسلامیه، چاپ اول.
- عامری‌نیا، محمدباقر. (۱۳۹۲). فقه جاهلی ـ ماهیت، منابع، مبانی و کاربردها، دو فصلنامه مبانی فقهی اسلامی، سال ششم، شماره دوازدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، صص ۹۳-۶۳.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

- عامری‌نیا، محمدباقر و پورسعید، رامین. (۱۴۰۲). جایگاه تأویل در اصول فقه و نسبت آن با مبانی تفسیر متن، دو فصلنامه مطالعات تطبیقی فقه و اصول مذاهب، سال ششم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۴۰۲، صص ۹۲-۶۹).
- طباطبایی، سید علی بن محمد. (۱۴۱۸ ق). ریاض‌المسائل، قم، مؤسسة آال‌البیت، چاپ اول.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین. (۱۳۸۳). تفسیرالمیزان، قم، انتشارات اسلامی، چاپ هجدهم.
- طبرسی، فضل بن الحسن. (۱۳۶۵). مجمع‌البنیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ اول.
- غزالی، ابوحامد محمد. (بی‌تا). المستصفی، تحقیق دکتر حمزه بن زهیر حافظ، جدة عربستان، شرکة المدینة المنورة للطباعة و النشر.
- فاضل هندی، محمد بن حسن. (۱۴۱۶ ق). کشف‌اللثام و الالهام عن قواعد الأحکام، قم، انتشارات اسلامی، چاپ اول.
- فرخ مرد بهرامان. (۱۴۰۱). مادیان هزار دادستان، پژوهش سعید عریان، تهران، انتشارات علمی، چاپ سوم.
- فیض کاشانی، ملامحسن. (۱۴۰۱ ق). مفاتیح‌الشرائع، قم، مجمع‌الذخائر الاسلامبه، چاپ اول.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۸۷) الکافی، قم، انتشارات دارالحدیث، چاپ اول.
- گرجی، ابوالقاسم. (۱۳۶۳). مقدمه کتاب الذریعة الی اصول الشریعة، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۲۹ ق). بحارالانوار، بیروت، مؤسسة الأعلمی، چاپ اول.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۴ ق). مرآة العقول، تهران، اسلامیه، چاپ دوم.
- مجلسی اول، محمدتقی. (۱۴۰۶ ق) روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه، قم، مؤسسه فرهنگی کوشانپور، چاپ اول.
- مدیر شانه‌چی، کاظم. (بی‌تا). علم‌الحدیث و درایة الحدیث، قم، انتشارات اسلامی، چاپ سوم.
- مظفر، محمدرضا. (۱۳۷۰). اصول‌الفقه، قم، بوستان کتاب، چاپ سوم.
- میرعمادی، سید احمد. (۱۳۸۴). ائمه و علم اصول، قم، بوستان کتاب، چاپ اول.
- نجاشی، احمد بن علی. (۱۴۰۷ ق). رجال النجاشی، قم، انتشارات اسلامی، چاپ اول.
- نجفی، شیخ محمدحسن. (۱۴۴۲ ق). جواهرالکلام فی شرح شرائع‌الاسلام، قم، انتشارات اسلامی، چاپ چهارم.
- وائل بن حلاق. (۱۳۹۵). تاریخ تئوری‌های حقوقی اسلامی، ترجمه محمد راسخ، تهران، نشر نی، چاپ چهارم.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]